

۲۴

یازدهمین روز بود که  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز

۲۵

در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز

۳۶

گشت جلوه رفتی ای پیکر  
 که جان نواز تو ز نواز گشت  
 و در آن دم در آن شب  
 و در آن دم در آن شب  
 و در آن دم در آن شب

۳۷

بوی گل از آن پیشانی  
 بوی گل از آن پیشانی  
 و در آن شب در آن شب  
 و در آن شب در آن شب  
 و در آن شب در آن شب

۲۶

بناش ملامت  
بمگرمی که  
مخوفی بود  
بسیار که  
بسیار که  
بسیار که

۲۷

بناش ملامت  
بمگرمی که  
مخوفی بود  
بسیار که  
بسیار که  
بسیار که

۵۰  
 دست می کند و از اندیشه مستمرا  
 ز غم پیش زار و باستان در آری  
 بخوبی باران غم و آری را پیش  
 اگر کسی پیش از آن درون می آری

۵۱  
 پند و اندیش و بس غم پیرانی  
 پند و اندیش و بس غم پیرانی  
 پند و اندیش و بس غم پیرانی  
 پند و اندیش و بس غم پیرانی

۵۲

اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے

۵۳

اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے  
 اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے

۵۶

من از خود و خود تو  
 اگر گویم که چو تو  
 در این دنیا که در این دنیا  
 هر دو یکدیگر را می بیند

۵۵

زین باب تا آخر  
 چه بود از سوز اگر چه  
 در این دنیا که در این دنیا  
 هر دو یکدیگر را می بیند

در این دنیا  
 هر دو یکدیگر را  
 می بیند

۵۶

زلف و آبروی تو را  
 می آید که زلف و آبروی را  
 زلف و آبروی تو را  
 زلف و آبروی تو را  
 زلف و آبروی تو را

۵۷

زلف و آبروی تو را  
 زلف و آبروی تو را  
 زلف و آبروی تو را  
 زلف و آبروی تو را  
 زلف و آبروی تو را

یہ وقت بہتر تو ہے مگر تم کو  
 کیا پتہ ہے کہ کیا کرو  
 میان میں اگر کسی کو  
 بہتر تم کو یا ان کی  
 کلام میں یہ تو غیبت ہے نہ کلام

جس کے وہ شہزادے ہیں تو ہمارے  
 ہمارے وہ شہزادے ہیں تو ہمارے  
 ہمارے وہ شہزادے ہیں تو ہمارے  
 ہمارے وہ شہزادے ہیں تو ہمارے



۶۰

میگردانیم بر سر  
 قوای زنده گانی ز مردم خیزان است  
 بدیاریا غلط و بیا بودی بخشش در آن روز  
 حیات جاوده ای اندر دیگر است

۶۱

ای موی  
 بستانم من  
 کلاه و نه با فال بر تنم  
 بهیچت مردم تو ای  
 که خاک زنده ام در آن وقت لایم

مولا ابوشیخو ہوا ہے اور گنہ گار نیست  
 من از زون سطر ابرو گوید  
 کہ من از زون سطر ابرو گوید  
 کہ من از زون سطر ابرو گوید

اگر گوئی کہ بیدار ہوں  
 غصہ از زون سطر ابرو گوید  
 بہ از زون سطر ابرو گوید  
 کہ من از زون سطر ابرو گوید

۶۶

و فانا انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله

۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم  
 انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله  
 علمه انما انشا الله جل جلاله

۶۶

شوق تو را پیوسته نوای  
 از زبانان را گریه نوای  
 چه است این همه نوای  
 چه است این همه نوای

۶۷

از روزگار گشته  
 همه را پیوسته و از دست  
 همه را پیوسته و از دست  
 همه را پیوسته و از دست

۶۶

برسان ما که پاپا نے نذر آرد  
 یہ تو ماری دو عالم ایام فوق است  
 چہا بدوں نغز و کج گزینی  
 ہم ایام و یک جا ہم فوق است

۶۶

ہم افغان ہیں محمد ابراہیم  
 زبان حق پریم بے زبانہ  
 یہ ہم ایام ہیں قلم سیر  
 کہ بہ ہوت اظلال کائنات

نه تپانده اچو پاره  
 درون لاله آتش من بجای عطیعت هم  
 که می داد از لاله پشم بلبلاں عطیعت

من تو را نشیدنی و من سرسکیده  
 من تو را با غم از زلف لعلت  
 من تو را با غم از زلف لعلت  
 من تو را با غم از زلف لعلت  
 من تو را با غم از زلف لعلت

خیال او درون دیده نوشت  
 نقش افزوده جان کعبه نوشت  
 و اصحاب کعبه ای که نوشت  
 ز نیک جاوده چو دیده نوشت

سخن زار زار است  
 و کرم ای بی که زار است  
 و کرم ای بی که زار است  
 و کرم ای بی که زار است

۱۵

صنوبر زاده از زاده او  
 نون غرور و شکی از زاده او  
 همیشه از قناب و ماه و آب  
 در آن دم و در آن پیش و ده او

۱۵

زانجا هم زاده از زاده او  
 غورم که زاده از زاده او  
 یکین قویان چو پندار من  
 در آن یکیراں در من انجان بود



۵۰

پیش خودم از این خیریه  
 پیشی کنی بگردان خیریه است  
 که پیشی یاد و آنی بود آنچه است

۵۱

درین دو عالم خود را بگردان  
 بگردان از این خیریه است  
 که پیشی یاد و آنی بود آنچه است

نوا اور س از جابل از از خرفست  
 چسپال در جابلی و از جابل برونی  
 ییلا و س ییلا و س ییلا و س ییلا  
 س ییلا و س ییلا و س ییلا و س ییلا

س ییلا و س ییلا و س ییلا و س ییلا  
 س ییلا و س ییلا و س ییلا و س ییلا  
 س ییلا و س ییلا و س ییلا و س ییلا  
 س ییلا و س ییلا و س ییلا و س ییلا

۱۰  
 ترا در پیکر دل در پیوسته  
 به پیمان رنگ بوی امان  
 که خود را بر این پیمان  
 که خود را بر این پیمان

۱۱  
 که او پدید است تو را  
 که او پدید است تو را  
 که او پدید است تو را  
 که او پدید است تو را

۶۶

تو ای که کوشش خود را اویس  
 مسلمان زاده بودی که  
 بر لب احمق و خون ورگ و پوخت  
 قوی بنام زوار که تو کس

۶۶

نفاق خیمه و سوزن ترا  
 دینی زاده بودی و از یک  
 که با کرم بودی و یک  
 و غیور بودی و غیور

۶۶

تہاں ورا سیتیا حالے بہت  
 جنک ماوے وروں نچ بہت  
 ازاں صہبک جان باران ورت  
 ہنوز اندر بیونے تہ بہت

۶۵

دل منانے دل منانے دل منانے  
 ہنچتی ہنچتی ہنچتی  
 یہ ہنچتی ہنچتی ہنچتی  
 وہ ہنچتی ہنچتی ہنچتی

۶۶  
 یہ جو علم بنا رہا ہے  
 زبان لرز رہا ہے  
 یہ جو چہرہ چمک رہا ہے  
 بڑوں از شمع بی غار و گل را  
 درون او نہ لگے پیدا نہ غار است

۶۷  
 کہ جو چہرہ چمک رہا ہے  
 سخن دار دوسے چاہنے نڈارو  
 کہ جو چہرہ چمک رہا ہے  
 اس ادارے طلب کن  
 کہ جو چہرہ چمک رہا ہے  
 یہ تو ہے کہ کیا پائے نڈارو

۲۷

چو دگر از کبر  
 کجا پیوسته ام تا از کبر  
 کجا پیوسته ام تا از کبر  
 کجا پیوسته ام تا از کبر

۲۸

چو پیکر  
 چو پیکر  
 چو پیکر  
 چو پیکر

۹۰  
 دل از زین تنی کنی پیراه واد  
 بجز از ایک شمشیر و سوار  
 علم عشق از بدست افشاند  
 و درین باجران عشق

۹۱  
 بیای عشق از روی ماه  
 بیای که عشق از همه جا  
 و در آن عالم بکن از گلزار  
 عشق ازین غافل نباشد



۹۲

سخن دارد و در دلم آرام  
 مرا این ناله با من در لب  
 کند از آرزوی من نیست  
 فغانی که از یک لب آید

۹۳

ببین بر لب من  
 نه از او ای گلستان  
 مرا ای گلستان  
 میوه گلستان

۹۶  
 کجاں زندگی غواہی اور سب نونا  
 کشادوں حیم و جہاز قوت و ستم  
 فو برون تہمال را چوں نم آریب  
 علامت ز بر و بال اور کشتم

۹۵  
 توی گوئی کہ آدم خاک ز اوست  
 یا علم کیوں و فساد اوست  
 و سے ظلمت ز اوجھلے کہ وار و  
 بنامہ گرا بھیشی نہاد اوست

۹۶

دل بیایک را خضر غم زنگ است  
 دل تیر سنده را از بوی زنگ است  
 اگر کسی با بهر تیر زنگ است  
 اگر کسی با بهر تیر زنگ است

۹۷

ندانم با چه نام زنگ است  
 اگر در دوا غم زنگ است  
 بیخشان غم زنگ است  
 که جام زنگ است و زنگ است

۹۹

تو ای کوی مظهر انوار  
 پروردگار است  
 زین برین برتر است  
 معنی جان  
 فغان  
 بر ما از این است

۹۹

چو کمان ز این دست  
 در و کمان  
 چو کمان ز این دست  
 در و کمان  
 چو کمان ز این دست  
 در و کمان

۱۰۱  
 یقیناً در این عالم  
 چیزی پیدا نمی‌گردد  
 که با جان تو بود  
 بهمان بودی که تصور  
 بهمان بودی که تصور  
 بهمان بودی که تصور

۱۰۲  
 جهان را که جز آنگاه نیست  
 که در آن وقت است  
 از سوادان فصیح و شامخ  
 که در آن وقت است  
 از سوادان فصیح و شامخ  
 که در آن وقت است

۱۰۶  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ

۱۰۷  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ  
 یہاں سے اقبال نے کہا کہ

۱۰۰

بنمیزد در هر دو کس و در نواز  
 ریب و آتش و گوی در نواز  
 زین پنداری که در این از میبایدست  
 که این در یاد علی در نواز

۱۰۵

این کلمات در هر دو کس و در نواز  
 زین پنداری که در این از میبایدست  
 که این در یاد علی در نواز

۱۰۶

میان آب و گل غلغله گزیدم  
 ز افلاطون و تارا ای بریدم  
 بجزدم از کس در غور و پشته  
 به همان راه بر پشته

۱۰۷

ز آغاز غوری بس از خیر نیست  
 غوری در علقه شام و خیر نیست  
 ز نظر این کس نشاد و خیر نیست  
 که اگر از خون غور و کرم خیر نیست



۱۰۶

دلا ز غم کسایت از غم دوری بر  
 حقیقت در غم کسایت چو آب است  
 غم کسایت از غم دوری بر  
 حقیقت در غم کسایت چو آب است

۱۰۹

غم کسایت از غم دوری بر  
 حقیقت در غم کسایت چو آب است  
 غم کسایت از غم دوری بر  
 حقیقت در غم کسایت چو آب است

۱۱۰  
 زلف بر گیسویان  
 که خواب پریم و غم و غم و غم  
 قوی از غم و غم و غم و غم  
 بہمانی وقت و زمان و زمان و زمان

۱۱۱  
 بہمانی کہ قوت و قوت و قوت  
 بہمانی کہ قوت و قوت و قوت  
 بہمانی کہ قوت و قوت و قوت  
 بہمانی کہ قوت و قوت و قوت

۱۱۲

دل من از روانم و جانم است  
 نینداری ای جانم و جانم است  
 چه عمداً یک جویانم  
 بنویز از دردم و غم صید جانم

۱۱۳

کز غنای تو من در غنایم است  
 کز غنای تو من در غنایم است  
 زبانم بر لب تو  
 کز غنای تو من در غنایم است

۱۱۴

شرح لاله خودروست  
 شرح اندر گلان را بوختی  
 از آن اردوم آینه می بوست  
 تمام غیبی است او توش

۱۱۵

بجان کیست غم از آن فانی  
 از آن غم از آن فانی  
 از آن غم از آن فانی  
 از آن غم از آن فانی

در روزی که تو را از زونش  
 در روزی که تو را از زونش  
 در روزی که تو را از زونش  
 در روزی که تو را از زونش

در روزی که تو را از زونش  
 در روزی که تو را از زونش  
 در روزی که تو را از زونش  
 در روزی که تو را از زونش

در آن ایام  
 که از راه جاده پستی تیان فو است  
 و از آنجا که  
 به سوی بیابان بیابان می رود  
 به سوی بیابان بیابان می رود

چو کجا که  
 به سوی بیابان بیابان می رود  
 به سوی بیابان بیابان می رود  
 به سوی بیابان بیابان می رود  
 به سوی بیابان بیابان می رود  
 به سوی بیابان بیابان می رود

۱۲۰  
 تمام سالها در روزهای شنبه و یکشنبه  
 در تمام روزهای شنبه و یکشنبه  
 در تمام روزهای شنبه و یکشنبه  
 در تمام روزهای شنبه و یکشنبه

۱۲۱  
 در تمام روزهای شنبه و یکشنبه  
 در تمام روزهای شنبه و یکشنبه  
 در تمام روزهای شنبه و یکشنبه  
 در تمام روزهای شنبه و یکشنبه

۱۲۲

زینبیا بگوئی که من تبتدا است  
 که اوروی بسبب هزار و پونصد  
 زینبیا بگوئی که من تبتدا است  
 که اوروی بسبب هزار و پونصد

۱۲۳

در اولم کوه و افکار است  
 چون من هم اگر از این طریقت  
 در اولم کوه و افکار است  
 چون من هم اگر از این طریقت  
 در اولم کوه و افکار است  
 چون من هم اگر از این طریقت



۱۲۴

بخوبی تمام کرده اند  
 و چون در این باره  
 هیچ شکی نیست  
 که این کارها را  
 در این وقت  
 انجام دهند

۱۲۵

اگر از گاهی از کیفیت و کم و بیش  
 در این باره  
 و در این باره  
 و در این باره  
 و در این باره  
 و در این باره

۱۲۶  
 کرم و در صفت بود و علم سیرت  
 کرم و در صفت بود و علم سیرت  
 کرم و در صفت بود و علم سیرت

۱۲۷  
 کرم و در صفت بود و علم سیرت  
 کرم و در صفت بود و علم سیرت  
 کرم و در صفت بود و علم سیرت

۱۶۸

زین گویا مویسان با صفا را  
 خدا جویدان بر آتشنا را  
 علامت است این خود پروردگار  
 که با نور خودی بین خدا را

۱۶۹

یوسف از گنجین نادر دیده گنگند  
 یوسف از یوسف پدید گنگند  
 ترا حق دیده او تنگند  
 خدیویدار و دل افراید گنگند

۱۲۱

در شهرت و نامت و قوت  
 جلی قوت و خرد را از  
 در شهرت و نامت و قوت  
 جلی قوت و خرد را از  
 در شهرت و نامت و قوت  
 جلی قوت و خرد را از

۱۲۱

در شهرت و نامت و قوت  
 جلی قوت و خرد را از  
 در شهرت و نامت و قوت  
 جلی قوت و خرد را از  
 در شهرت و نامت و قوت  
 جلی قوت و خرد را از

۱۳۳۲  
 ۷۴  
 نین از زوان اسماں گیر  
 مکل ای شیخ ز مرزا مکل گیر  
 پاپا زده بوئی ننگ دوست  
 نشان راه از یک سوں گیر

۱۳۳۳  
 ننگ و نکل غم از غم نیست  
 نشان بخت غم از غم نیست  
 موم بیاک موم وار غم از غم نیست  
 پوپن بخت غم از غم نیست

۱۳۴

زین مقامی که در حقیقت  
 جایگاه استیلا و تسلط است  
 در حقیقت بنور و سنا و از است  
 به حال و بیکی است افسانه

۱۳۵

کند از وقت و عمر و وقت  
 هر چه که در آن است و علم و وقت  
 هر چه که در آن است و علم و وقت  
 هر چه که در آن است و علم و وقت

۱۳۶

ز بودی دل ز خاک پرین  
 بغارت بر او چو پری  
 ز بودی دل ز خاک پرین  
 بغارت بر او چو پری  
 چو کردی عیبی  
 در این عالم  
 چو کردی عیبی  
 در این عالم

۱۳۷

زین و آسمان و چار بوار نیست  
 چو پری زین آسمان و چار بوار نیست  
 و یا از غفلت مایه بوار نیست  
 و یا از غفلت مایه بوار نیست

۱۶۶

از آنکه در این روزها  
 شکر و حمد و ثناء  
 از آنکه در این روزها  
 از آنکه در این روزها  
 از آنکه در این روزها

۱۶۷

شکر و حمد و ثناء  
 از آنکه در این روزها  
 از آنکه در این روزها  
 از آنکه در این روزها  
 از آنکه در این روزها



۱۲۱  
 حجاز غمگین جوان تیر  
 ز سوز و غم مستع او گراں تیر  
 ز سوز و غم مستع او گراں تیر  
 ز سوز و غم مستع او گراں تیر  
 ز سوز و غم مستع او گراں تیر

۱۲۱  
 حجاز غمگین جوان تیر  
 حجاز غمگین جوان تیر  
 حجاز غمگین جوان تیر  
 حجاز غمگین جوان تیر  
 حجاز غمگین جوان تیر

۱۳۲

ز جان بقیه نظر از آن شایسته  
 و کس در آن سینه نیکو  
 که از آن زانکه درین  
 چو یاری بی زنده نباشد او دوست

۱۳۳

ز آن که در آن سینه نیکو  
 که از آن زانکه درین  
 چو یاری بی زنده نباشد او دوست  
 ز آن که در آن سینه نیکو  
 که از آن زانکه درین  
 چو یاری بی زنده نباشد او دوست